

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

در تنبیه سوم عرض شد بحث این است که اگر جزء یا شرطی از اجزاء و شرائط یک مرکب اعتباری متعذر شد، آیا اتیان بقیه اجزاء واجب است یا نه؟

عرض شد که دو دلیل اقامه شده است که در صورت تعذر جزء اتیان بقیه اجزاء واجب است. یکی استصحاب و دیگری قاعده میسور.

بنا شد ابتدا استصحاب را بررسی کنیم. عرض می‌کنیم به چند بیان این استصحاب مطرح شده است:

بیان اول: گفته می‌شود که ما یک کلی وجوب داریم یا وجوب نفسی و یا وجوب غیری، وقتی مولا امر را بر روی صلاة می‌برد «**اقم الصلاة**» یک امر نفسی بر کل صلاة است، خود مرکب اعتباری، و بما اینکه اجزاء مقدمه داخلی هستند، مقدمه داخلی وجوب غیری دارد لذا امر «**اقم الصلاة**» که آمد علم دارم به اینکه در اینجا کلی وجوب جعل شده است، وجوب نفسی و غیری، بعد از تعذر یک جزء، فرض کنید تشهد در نماز متعذر شد، شک دارم آیا اتیان بقیه اجزاء واجب است یا واجب نیست؟ استصحاب فرد وجوب غیری یا فرد وجوب نفسی دچار اشکال است، ولی کلی وجوب، یقین دارم وجوب، جامع بین نفسی و غیری جعل شد، بعد از تعذر تشهد، شک در بقاء دارم، استصحاب می‌کنم بقاء وجوب را لذا بقیه اجزاء واجب است. این تنبیه ثمره زیاد دارد هر چند به نماز مثل می‌زنیم و نماز هم دلیل خاص دارد.

عرض می‌کنیم اگر مقصود از استصحاب، استصحاب جامع بین وجوب نفسی و غیری باشد این دارای اشکالاتی است و جاری نیست:

اولا: در بحث مقدمه واجب بحث شده است بر خلاف جمعی از اصولیین که مقدمه داخلی را قبول دارند و اجزاء را مقدمه کل می‌دانند، آنجا بحث شده طبق تحقیق مقدمه باید وجوداً مغایر با ذی المقدمه باشد، بینشان اثبیت باشد و اجزاء نسبت به کل، این مقدمیت را ندارد، اجزاء عین کل است و کل عین اجزاء است، لذا وجوب جامع بین نفسی و غیری اینجا فرض کنیم، منشأ وجوب غیری، مقدمیت اجزاء برای کل است و مقدمیت اجزاء را برای کل قبول نداریم و بحثش هم آنجا مطرح شده است.

ثانیا: بر فرض که مقدمیت اجزاء را برای کل قبول کنیم ما در اصول بحث کرده‌ایم به تبع **محقق اصفهانی** که اجزاء وجوب غیری ندارند هر چند مقدمیت را قبول کنیم.

خلاصه مطلب: در مرحله شوق بین شوق به ذی المقدمه و شوق به مقدمه تلازم است، هر مولایی شوق به ذی المقدمه داشته باشد، شوق به مقدمه هم دارد ولی از مرحله شوق تبدیل شود به یک وجوب غیری، ممنوع است، اگر امر به ذی المقدمه برای کسی داعویت داشته، داعویت به ذی المقدمه برای انجام مقدمه کافی است، اگر امر به ذی المقدمه داعی انجام نباشد امر به مقدمه هم لغو است، همه این مباحث در بحث مقدمه در اصول بحث شده است لذا بر فرض که اجزاء مقدمیت داشته باشند، وجوب غیری ندارند.

ثالثا: بر فرض که مقدمه داخلی داریم و مقدمه داخلی وجوب غیری دارد، لذا وقتی مولا می‌گوید «**يجب الصلاة**» یک وجوب جامع بین نفسی و غیری شکل گرفت، همه اینها قبول ولی استصحاب وجوب جامع بینهما در ما نحن فیه می‌شود استصحاب کلی قسم سوم و طبق نظر محققین کما هو الحق استصحاب کلی قسم سوم جاری نیست. وجه آن این است که در ما نحن فیه آنچه یقین داریم که حادث شده است وجوب جامع بین نفسی و غیری نسبت به ده جزء بوده است نماز با تشهد، این وجوب جامع که بر روی ده جزء رفته بود، با تعذر جزء یقیناً منتفی شد، شک داریم آیا وجوب جامع بین نفسی و غیری برای نه جزء حادث شد یا نه؟ شک در حدوث است، حالت سابقه ندارد، لذا قابل استصحاب نخواهد بود.

بیان دوم: چنانچه در اقل و اکثر هم در یک مورد اشاره کردیم، **شیخ انصاری** این استصحاب را با یک تغییر مطرح می‌کند، چون وجوب غیری به این معنا مشکل دارد می‌فرمایند استصحاب کنیم جامع بین وجوب نفسی و وجوب ضمنی را، «**اقم الصلاة**» وجوب نفسی به مرکب اعتباری تعلق گرفت و ضمناً یک وجوبی برای هر یک از اجزاء جعل شد، وجوب ضمنی، جامع بین وجوب نفسی و وجوب ضمنی.

این بیان هم قابل قبول نیست و برخی از اشکالات بیان در آن وجود دارد. به خاطر اینکه:

اولا: این وجوب ضمنی که شما می‌گویید یک وجوب مستقلی غیر از وجوب بر کل آن مرکب اعتباری نیست، یک وجوب است منبسط شده است بر همه اجزاء، لذا چیزی به عنوان کلی جامع بین وجوب نفسی و وجوب ضمنی ما نداریم.

ثانیا: بر فرض تصویر دو قسم وجوب متغایر در مرکب اعتباری و اجزاء، وجوب نفسی و وجوب ضمنی و بعد جامع بین آن دو، این استصحاب، استصحاب کلی قسم سوم می‌شود و جاری نیست. و به بیان اتم، وجوب از امور تعلق ذات الاضافه است، وجوب به نحو کان تامه بدون متعلق، وجوب چه چیز؟ چند جزء؟ کدام ماهیت؟ اینکه معنا ندارد. وجوب متعلق با ده جزء با تعذر یک جزء منتفی شد، وجوب متعلق به نه جزء شک در حدوثش داریم لذا حالت سابقه‌ای نیست.

بیان سوم: گفته می‌شود وجوب نفسی متعلق به اجزاء و شرائط را ما استصحاب می‌کنیم فی الجمله، قبل از بیان این استصحاب مقدمه‌ای را اشاره کنیم.

مقدمه: در باب استصحاب بررسی شده است که بقاء موضوع به دقت عقلی لازم نیست بلکه بقاء موضوع به نظر عرف کافی است لذا مثال می‌زنند آب کروی است اینجا، زید با این آب وضو گرفته است، شک می‌کنیم آیا این آب همچنان کر است تا ملاقات با نجس او را نجس نکند یا نه کر نیست؟ هر چند به دقت عقلی این آب کر ناقص شده است، همان مقدار که زید به صورت و دستها ریخته است از این آب کم شده است ولی این مقدار نقصان، اجزاء را عرف چیزی حساب نمی‌کند و می‌گوید این کریت هست، لذا شک داشتنی استصحاب بقاء کریت یا طاهریت و مطهریت جاری کن. بعد از مقدمه مستدل می‌گوید اجزاء مرکبات اعتباری بر دو قسم است:

قسم اول: گاهی اجزاء مقوم موضوع است که قوام موضوع و مأموریه به او بستگی دارد. فرض کنید در نماز مثل رکوع مثلا، مستدل می‌گوید اگر این اجزاء متعذر شد، ما هم قبول داریم استصحاب جاری نیست.

قسم دوم: ولی اگر جزء متعذر از اجزاء مقوم مأموریه نبود، جزء بسیار کم بود **محقق خوئی** تعبیر می‌کنند به یک بیستم در مأموریه، مثلا یک شخصی در قرائت بسم الله را نمی‌تواند بگوید و گفتن بسم الله برای او متعذر است، اگر جزء، جزء مقوم نباشد، ما استصحاب وجوب نفسی جاری می‌کنیم. دیروز با بسم الله نماز واجب بود، این جزء متعذر شد، زید نمی‌تواند بسم الله را بگوید، این جزء مقوم نیست، عرف می‌گوید این مرکب اعتباری همان مرکب است، مثل همان کریت آب، لذا وجوب نفسی که دیروز بر ده جزء ساری و جاری بود، این جزء مقوم نیست عرف می‌گوید این نه جزء همان نماز است، موضوع باقی است، استصحاب وجوب جاری است.

قائلین به این استصحاب می‌گویند با دو شرط در تعذر اجزاء استصحاب وجوب نفسی جاری است: شرط اول: جزء متعذر، جزء مقوم نباشد، شرط دوم قبل از تعذر، وجوب به عهده انسان بیاید، اول وقت یک **«قم الصلاة»** داشته باشد بعدا جزء متعذر شود، و الا اگر هنوز نماز واجب نشده بر زید و یک جزئش متعذر شد اصلا حدوث وجوب بر او مشکل دارد لذا استصحاب بقاء جاری نمی‌شود.

نقد این بیان سوم هم خواهد آمد.